

Unified Judicial Precedent Decision 818 of the General Board of the Supreme Court and Challenges to the Third-Party Appeal in Criminal Matters

Mohammadmahdi Barghi^{1*}, Mohsen Rasti²

1. Assistant Prof, Department of Law, Faculty of Islamic Studies, Meybod University, Meybod, Iran.

2. Master's student in criminal law and criminology of Meibod University, Meybod, Iran.

Abstract

Iranian Criminal Procedure Law's vagueness and generality concerning the admission or rejection of third-party appeal in criminal matters have resulted in conflicting judicial procedures. However, the Supreme Court's General Council resolved this discord by issuing a unanimous decision, numbered 818, on 28 December 2021, which granted third parties the right to object to criminal verdicts. Nonetheless, there are still disagreements among courts regarding various issues such as the characteristics of the properties involved in third-party appeal, identification of criminal judicial decisions that third parties can object to, selection of a competent authority to hear third-party appeal in criminal matters, procedural requirements for filing third-party appeal, procedures for hearing objections in an appropriate court, and ultimately, the method of delivering a verdict on third-party appeal in criminal matters. The findings indicated that a third party who has suffered damages due to a criminal judicial authority's decisions related to the seizure, return, confiscation, or destruction of movable property discovered during the preliminary investigation can file an objection. The competent authority to handle a third-party appeal is the court that has jurisdiction over the underlying charge. If the decision was made by Criminal Court 2 or Criminal Court 1, the third party must appeal to their decision at the provincial court of appeal. To file a criminal third-party appeal, one must follow the general formalities outlined in the Civil Procedure Law, such as filing a petition and paying the litigation costs. The decision of the authority handling the criminal third-party appeal may result in either the cancellation or modification of the disputed judgment.

Keywords: Third-party appeal, Civil cases, Criminal cases, Criminal Procedure Law, Unified judicial precedent decision

*Corresponding Author: barghi@meybod.ac.ir



Article Type:

Original Research

Pages: 81-116

Received: 2023 May 24

Revised: 2023 June 24

Accepted: 2023 October 08



رای وحدت رویه شماره ۸۱۸ هیات عمومی دیوان عالی کشور و چالش‌های فراروی اعتراض ثالث کیفری

محمد مهدی برغی^{۱*}، محسن راستی^۲

۱. استادیار، گروه حقوق، دانشگاه میبد، میبد، ایران.

۲. دانشجوی کارشناسی ارشد حقوق جزا و جرم‌شناسی، دانشگاه میبد، میبد، ایران.

چکیده

ابهام و اجمال در قانون آیین دادرسی کیفری در رابطه با پذیرش یا عدم پذیرش دعوای اعتراض ثالث در دعوای کیفری، منجر به ایجاد رویه‌ی قضایی متعارض در این خصوص گردیده بود تا اینکه هیأت عمومی دیوان عالی کشور از طریق صدور رأی وحدت رویه شماره ۸۱۸ در تاریخ ۱۴۰۰/۱۰/۷ با پذیرش حق برای ثالث جهت اعتراض نسبت به آرای کیفری به این اختلاف نظر پایان داد، اما همچنان اختلاف نظریین محاکم در رابطه با موضوعاتی از قبیل ویژگی‌های اموال موضوع اعتراض ثالث، تشخیص تصمیمات قضایی کیفری قابل اعتراض توسط ثالث، تعیین مرجع صالح جهت رسیدگی به دعوای اعتراض ثالث کیفری، شرایط شکلی طرح دعوای اعتراض ثالث، آیین رسیدگی در دادگاه صالح و نهایتاً نحوه‌ی صدور رأی در خصوص اعتراض ثالث در دعوای کیفری پابرجاست. نتایج این پژوهش نشان می‌دهد اعتراض شخص ثالث متضرر از تصمیمات مقام قضایی کیفری ناظر به توقیف، استرداد، ضبط یا معدوم کردن اشیاء و اموال منقولی است که در مرحله‌ی تحقیقات مقدماتی کشف شده باشند. مرجع رسیدگی به اعتراض ثالث در صورتی که تصمیمات موصوف توسط بازپرس اتخاذ شده باشد، دادگاهی است که صلاحیت رسیدگی به اصل اتهام را دارد و اگر دادگاه کیفری دو یا دادگاه کیفری یک این تصمیم را اتخاذ کرده باشد، ثالث باید به رای ایشان در دادگاه تجدید نظر استان اعتراض نماید. طرح دعوای اعتراض ثالث کیفری منوط به رعایت تشریفات عام مقرر در قانون آیین دادرسی مدنی از قبیل طرح در قالب دادخواست و پرداخت هزینه‌ی دادرسی است و تصمیم مرجع رسیدگی کننده به دعوای اعتراض ثالث کیفری می‌تواند ناظر به الغای دادنامه‌ی مورد اعتراض یا اصلاح آن باشد.

واژگان کلیدی: اعتراض ثالث، دعوای حقوقی، دعوای کیفری، قانون آیین دادرسی کیفری،

رای وحدت رویه



نوع مقاله: علمی پژوهشی

صفحات: ۸۱-۱۱۶

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۳/۰۳

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۲/۰۴/۰۳

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۷/۱۶



تمامی حقوق انتشار این مقاله، متعلق به نویسنده است.

درآمد

اعتراض^۱ شخص ثالث^۲ یکی از طرق فوق العاده‌ی دادرسی می‌باشد که برای اشخاص ثالث پیش‌بینی شده است. بر این اساس در مواردی که حکم یا قرار صادر شده که بر اثر آن به حقوق اشخاص ثالث خللی وارد آمده است، می‌توانند نسبت به آن اعتراض نمایند؛ مشروط به این که در آن حکم یا قرار به اصطلاح بیگانه باشند، یعنی خود یا نماینده‌شان در مرحله‌ی دادرسی که منتهی به حکم یا قرار شده است، به عنوان اصحاب دعوی دخالت نداشته باشند (واحدی، ۱۳۷۷: ۲۵۴).

اعتراض ثالث از دیرباز در دعاوی مدنی به عنوان یکی از طرق فوق العاده‌ی دادرسی پذیرفته شده است. ماده‌ی ۵۸۲ قانون آیین دادرسی مدنی مصوب سال ۱۳۱۸ در این باره مقرر می‌داشت: «اگر در خصوص دعوایی حکم یا قرار صادر شود که به حقوق شخص ثالث خللی وارد آورد و آن شخص یا نماینده‌ی او در مرحله‌ی دادرسی که منتهی به حکم یا قرار شده است به عنوان اصحاب دعوا دخالت نداشته می‌تواند بر آن حکم یا قرار اعتراض نماید.» قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب سال ۱۳۷۹ نیز در ماده‌ی ۴۱۷ با تغییرات جزئی در این مورد اشعار می‌دارد: «اگر در خصوص دعوایی رای صادر شود که به حقوق شخص ثالث خللی وارد آورد و آن شخص

۱- اعتراض مصدر باب افتعال از ریشه «عرض» به معنای عارض شدن و منع می‌باشد و در لغت به معنای بازداشتن، پیش آمدن و رو به روی کسی ایستادگی کردن، خرده گرفتن، ایراد گرفتن و عیب گرفتن به کار رفته است (حامدی ربانی، ۱۳۴۵: ۵۳). از نظر حقوقی اعتراض یکی از طرق شکایت از حکم می‌باشد که دارای دو جنبه است: اولاً عمومی است و ثانیاً عدولی است. طریقه‌ی عمومی است یعنی مانند پژوهش در کلیه‌ی موارد جائز است و پذیرفته می‌شود، مگر آن که به موجب نص خاص منع شده باشد. طریقه‌ی عدولی است - برخلاف پژوهش که طریقه‌ی تصحیحی است - به این معنا که به اعتراض در همان دادگاهی رسیدگی می‌شود که حکم مورد اعتراض را صادر کرده است (متین دفتری، ۱۳۷۸: ۴۵۸).

۲- ثالث اسم فاعل از ریشه ثلث به معنای سوم و شخص خارجی می‌باشد (دهخدا، ۱۳۷۲: ۶۳۷۰). از نظر حقوقی در دعاوی مدنی علی‌الاصول خواهان و خوانده شرکت دارند که به آنان طرفین اصلی دعا گفته می‌شود، اما گاهی غیر از طرفین اصلی دعوا، شخص دیگری هم در دعوی حقوقی شرکت و مداخله مینماید که چنین شخصی را ثالث گویند و ممکن است شخص حقیقی یا حقوقی باشد (احمدیان، ۱۳۵۷: ۵۶).

یا نماینده‌ی او در دادرسی که منتهی به رای شده است به عنوان اصحاب دعوا دخالت نداشته باشد، می‌تواند نسبت به آن رای اعتراض کند.» چنان که ملاحظه می‌شود قوانین سابق و جدید آیین دادرسی مدنی به صراحت امکان طرح اعتراض ثالث در دعوی حقوقی را پذیرفته‌اند (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۷: ۴۷۰).

با این وجود عدم شفافیت قوانین کیفری در ایران در پذیرش یا عدم پذیرش صریح حق ثالث جهت مداخله در دادرسی کیفری و حق اعتراض وی نسبت به آرای صادره از مراجع قضایی کیفری، موجب ایجاد دیدگاه‌های حقوقی مختلف و متعاقب آن، ایجاد رویه‌های قضایی متفاوت از سوی دادگاه‌های کیفری در این خصوص گردیده بود. به گونه‌ای که بعضی محاکم اعتراض ثالث کیفری را پذیرفته و بعضی محاکم از پذیرش آن خودداری می‌نمودند. همین عدم صراحت قانونی باعث شد که هیات عمومی دیوان عالی کشور در تاریخ ۱۴۰۰/۱۰/۷ رای وحدت رویه شماره ۸۱۸ را صادر و با پذیرش حق اعتراض ثالث در دعوی کیفری به این اختلاف نظر پایان دهد. لکن کماکان اختلاف دیدگاه‌های قضایی و رویه‌های قضایی مختلف در خصوص شرایط اعمال این حق به قوت خود باقی است.

با این توصیف، پژوهش حاضر بر آن است ابتدا دیدگاه‌های حقوقی مختلف در خصوص پذیرش یا عدم پذیرش اعتراض ثالث کیفری را که منجر به صدور رای وحدت رویه شماره ۸۱۸ دیوان عالی کشور گردید را بیان نماید و سپس به این پرسش‌ها پاسخ دهد که کدام تصمیمات قضایی کیفری توسط اشخاص ثالث قابل اعتراض است؟ مرجع صالح جهت رسیدگی به این اعتراض کدام است؟ تشریفات و شرایط شکلی اعمال این حق به چه ترتیب است؟ در جهت پاسخ به این سؤالات، در صدد تعیین این موضوع بر خواهیم آمد که کدام تصمیمات قضایی کیفری می‌توانند از سوی ثالث مورد اعتراض قرار گیرند. آن‌گاه به بررسی مرجع صالح جهت رسیدگی به اعتراض ثالث و شرایط شکلی اعمال این حق خواهیم پرداخت. پژوهش پیش‌رو توصیفی-تحلیلی بوده و اطلاعات آن به شیوه‌ی کتابخانه‌ای گردآوری شده است.

۱- امکان یا عدم امکان اعتراض ثالث در دعاوی کیفری

در رابطه با امکان طرح دعوی اعتراض ثالث در دعاوی کیفری حقوقدانان از دیرباز به دو دسته‌ی مخالفان و موافقان تقسیم شده‌اند. مخالفان حق ثالث در اعتراض به آرای صادره از مراجع قضایی کیفری معتقدند نوعی بودن دادرسی کیفری باعث می‌شود که هنگام تصمیم‌گیری در دعاوی کیفری، دقیق‌ترین توصیفات قضائی از موضوع دعوا انجام گیرد و نگاهی جامع و کامل به تمامی فروض و مسائلی که منشا آثار قانونی می‌شوند و وضعیت اشخاص را متأثر می‌کنند، به عمل آید. در دعاوی کیفری دادگاه هنگام رسیدگی محدود به اظهارات و دلایل ارائه شده از سوی طرفین نیست، بلکه به دنبال یافتن راه حل کامل و نوعی مساله در نظام حقوقی است و در این راه از نظام آزادی تحصیل دلایل^۱ کمک می‌گیرد. در نتیجه رأی کیفری متکی به همه‌ی دلایل حاکم بر موضوع است و این ویژگی رابطه‌ی موضوع دعوا با همه‌ی عناصر خارجی را حفظ می‌کند، به نحوی که تغییر اصحاب دعوا به تنهایی باعث از بین رفتن اعتبار رای نمی‌شود. این موارد در مجموع حاکمیتی برای دادرسی کیفری به دنبال دارند که اولاً سایر دعاوی را تحت شمول خود در می‌آورد؛ ثانیاً به صورت مطلق و نوعی جلوه می‌کند و تغییر اصحاب دعوا جز در مواردی که این تغییر ذات دعوا را دگرگون کند، هیچ تأثیری در اعتبار دادرسی حاصل آمده ندارد (خدابخشی، ۱۳۹۸: ۲۰۹ و ۲۱۰).

از سوی دیگر در دادرسی‌های مدنی عنوان دعوا را مدعی تعیین می‌کند و دادگاه نیز از همان عنوان پیروی می‌کند و در نتیجه حکمی که صادر می‌شود نسبی بوده و مانعی ندارد که با عنوان و جهات دیگری همان حق دوباره مطرح شود. در حالی که در دعاوی کیفری چنین چیزی ممکن نبوده و با تغییر وصف امکان طرح دوباره‌ی دعوا وجود ندارد. چرا که رکن مادی جرم مورد بررسی قرار گرفته و در صورتی که عمل دارای وصف‌های

۱- در رابطه با نظام آزادی تحصیل دلیل در دعاوی کیفری مراجعه کنید به حیدری، الهام، فتاحی، محمد جواد، مفهوم و مبانی اصل آزادی تحصیل و ارزیابی دلیل در دادرسی کیفری، مطالعات حقوق خصوصی، ۱۳۹۲، شماره ۴۳، صص

گوناگونی باشد، تعیین وصف متناسب و عنوان صحیح مجرمانه در اختیار دادگاه است. لذا در دعوی کیفری به دلیل اعتبار امر مختوم که ناشی از وحدت موضوع است، امکان مداخله‌ی ثالث وجود ندارد^۱ (صابر و خلق آذر، ۱۳۹۶: ۲۳۰).

از جهت دیگر مطابق با اصل شخصی بودن جرایم و مجازات‌ها^۲، شخص ثالث از آرای کیفری متضرر نمی‌شود. بنابراین مداخله‌ی شخص ثالث در دادرسی کیفری جز برای مطالبه‌ی خسارت ناشی از جرم به طور کلی ممنوع است (صدرزاده افشار، ۱۳۸۴: ۳۷۹). در مقابل موافقان پذیرش حق اعتراض برای شخص ثالث نسبت به آرای کیفری بر این باورند که اعتراض ثالث در امور کیفری، می‌تواند نسبت به جنبه‌های حقوقی رأی انجام گیرد. در واقع گرچه جنبه‌های ذاتاً کیفری نظیر حبس، شلاق و جزای نقدی با توجه به اصل شخصی بودن جرم و مجازات، قابلیت اعتراض توسط شخص ثالث را ندارد، اما خللی که ممکن است از رای کیفری به حقوق ثالث وارد آید، ناظر بر تصمیم مرجع کیفری نسبت به اموال و حقوق مالی است (پهلوان زاده، ۱۴۰۰: ۲۱۷).

دلیل این مسأله آن است که در بسیاری از موارد آرای کیفری آثار حقوقی هم به دنبال دارند. به عنوان مثال در برخی موارد دادگاه باید تکلیف اشیا و اموال ناشی از جرم را تعیین کند که این موارد به جهت ارتباط با حقوق مالی می‌تواند به حقوق شخص ثالث خلل وارد آورد و آن را در معرض تضییع قرار دهد. بر این اساس اگر حکم کیفری قطعیت یافته را یک اماره‌ی قانونی بدانیم، بدان معنا نیست که آثار مالی چنین حکمی نسبت به ثالث نیز معتبر و لازم الاجرا است. در واقع اگر قائل به وجود چنین اماره‌ای برای آرای قطعی کیفری باشیم، این اماره صرفاً ناظر بر آن قسمت از رای که در بردارنده‌ی تعریف دادگاه از فعل مجرمانه و کیفر آن است، می‌باشد و آن قسمت از رای دادگاه که در مورد ضرر و زیان

۱- در رابطه با مفهوم اعتبار امر مختوم در دعوی کیفری و شرایط آن مراجعه کنید به ناصری، پرویز، مستی، مهران، شرایط تحقق و استناد به قاعده‌ی اعتبار امر مختوم کیفری، پژوهشهای حقوقی، ۱۳۹۹، شماره ۴۳، صص ۴۵-۶۹
 ۲- در رابطه با مفهوم اصل شخصی بودن جرایم و مجازات‌ها مراجعه کنید به گلدوزیان، ایرج، حسینجانی، بهمن، مبنای اصل شخصی بودن مسئولیت کیفری، الهیات و حقوق، ۱۳۸۴، شماره ۱۵ و ۱۶، صص ۱۲۷-۱۴۶

ناشی از جرم و جنبه‌ی خصوصی قضیه است، مشمول اصل نسبیّت آرا قرار داشته و قابل اعتراض توسط شخص ثالث می‌باشد (مهاجری، ۱۳۹۲: ۷۴ و ۷۵).

موافقان همچنین معتقدند که از اطلاق عبارت متضرر در تبصره‌ی دو از ماده‌ی ۱۴۸ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب سال ۱۳۹۲ و ماده‌ی ۲۱۵ قانون مجازات اسلامی

۱- در رابطه با اصل نسبی بودن آراء و آثار آن مراجعه کنید به صالحی ذهابی، جمال، اصل نسبی بودن رأی حقوقی، مجله حقوقی دادگستری، ۱۳۸۹، شماره ۷۱، صص ۴۱-۷۲

۲- ماده‌ی ۱۴۸ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب سال ۱۳۹۲: «بازپرس در صورت صدور قرار منع، موقوفی یا ترک تعقیب باید دربارهی استرداد و یا معدوم کردن اشیاء و اموال مکشوفه که دلیل یا وسیله‌ی ارتکاب جرم بوده، از جرم تحصیل شده، حین ارتکاب استعمال شده و یا برای استعمال اختصاص داده شده است، تعیین تکلیف کند. در مورد ضبط این اموال یا اشیاء دادگاه تکلیف آنها را تعیین می‌کند. بازپرس مکلف است مادام که پرونده نزد او جریان دارد به تقاضای ذینفع و با رعایت شرایط زیر، دستوررد اموال و اشیای مذکور را صادر کند: الف- وجود تمام یا قسمتی از آن اشیاء و اموال در بازپرسی یا دادرسی لازم نباشد. ب- اشیاء و اموال بلامعارض باشد. پ- از اشیاء و اموالی نباشد که باید ضبط یا معدوم شود.

تبصره‌ی ۱- در تمام امور کیفری، دادگاه نیز باید ضمن صدور رأی، نسبت به استرداد، ضبط و یا معدوم کردن اشیاء و اموال موضوع این ماده تعیین تکلیف کند.

تبصره‌ی ۲- متضرر از تصمیم بازپرس یا دادگاه در مورد اشیاء و اموال موضوع این ماده، میتواند طبق مقررات اعتراض کند، هر چند قرار بازپرس یا حکم دادگاه نسبت به امر کیفری قابل اعتراض نباشد. در این مورد، مرجع رسیدگی به اعتراض نسبت به تصمیم بازپرس، دادگاه و نسبت به تصمیم دادگاه، دادگاه تجدیدنظر استان است.»

۳- ماده‌ی ۲۱۵ قانون مجازات اسلامی مصوب سال ۱۳۹۲: «بازپرس یا دادستان در صورت صدور قرار منع یا موقوفی تعقیب باید تکلیف اشیاء و اموال کشف شده را که دلیل یا وسیله‌ی ارتکاب جرم بوده و یا از جرم تحصیل شده یا حین ارتکاب، استعمال و یا برای استعمال اختصاص داده شده است تعیین کند تا حسب مورد، مسترد، ضبط یا معدوم شود. در مورد ضبط، دادگاه تکلیف اموال و اشیاء را تعیین می‌کند. همچنین بازپرس و یا دادستان مکلف است مادام که پرونده نزد وی جریان دارد به تقاضای ذینفع و با رعایت شرایط زیر دستوررد اموال و اشیاء مذکور را صادر نماید: الف- وجود تمام یا قسمتی از آن اشیاء و اموال در بازپرسی یا دادرسی لازم نباشد. ب- اشیاء و اموال، بلامعارض باشد. پ- جزء اشیاء و اموالی نباشد که باید ضبط یا معدوم گردد. در کلیه‌ی امور جزایی دادگاه نیز باید ضمن صدور حکم یا قرار یا پس از آن اعم از این که مبنی بر محکومیت یا برائت یا موقوفی تعقیب متهم باشد، در مورد اشیاء و اموالی که وسیله‌ی ارتکاب جرم بوده یا در اثر جرم تحصیل شده یا حین ارتکاب، استعمال و یا برای استعمال اختصاص یافته است، باید رأی مبنی بر استرداد، ضبط یا معدوم شدن آن صادر نماید.

تبصره‌ی ۱. متضرر از قرار بازپرس یا دادستان یا قرار یا حکم دادگاه می‌تواند از تصمیم آنان راجع به اشیاء و اموال مذکور در این ماده شکایت کند و طبق مقررات در دادگاه‌های جزایی شکایت خود را تعقیب و

مصوب سال ۱۳۹۲^۱، این گونه استنباط می شود که شخص ثالث چنان چه شکایتی دارد و یا مدعی حقی است، می تواند در خصوص هر یک از اموال و اشیاء مربوط به جرم که بنا بر تصمیم اتخاذ شده باید ضبط یا مسترد و یا معدوم شود، اعتراض کند (رحیمی و رحیمی دهسوری، ۱۳۹۶: ۱۵۹). اداره ی حقوقی قوه قضائیه نیز در نظریه ی مشورتی خود به شماره ی ۹۴/۷/۲۹۴ مورخ ۱۳۹۴/۲/۲ در این رابطه چنین مقرر داشته است که: «منظور از متضرر از قرار یا حکم دادگاه هر شخصی اعم از شاکی، محکوم علیه (متهم) و ثالث است که از رای مذکور (تصمیم راجع به اشیاء و اموال موضوع جرم) متضرر شده و مدعی غیر قانونی بودن آن است.» (طهماسبی، ۱۳۹۶: ۲۶۵).

به هر روی این اختلاف نظر موجب گردیده بود تا محاکم در پذیرش حق ثالث جهت اعتراض به آرای کیفری، رویه های قضایی مختلفی در پیش گرفته و متعاقب آن آرای متعارضی صادر نمایند. از جمله می توان به آرای متعارض صادره توسط شعبه ی بیستم و شعبه ی بیست و سوم دادگاه تجدیدنظر استان تهران در این رابطه اشاره کرد. شعبه ی بیستم دادگاه تجدیدنظر استان تهران به موجب دادنامه ی شماره ی ۹۹۰۹۹۷۰۲۲۲۰۰۲۱۶۴ مورخ ۹/۱۰/۱۳۹۹ که در مقام رسیدگی به اعتراض اشخاص ثالث نسبت به قسمتی از دادنامه ی صادره از سوی آن شعبه که راجع به رد مال در محکومیت کیفری شخصی به اتهام انتقال مال غیر بوده، چنین رأی داده است:

«با عنایت به مجموع اوراق و محتویات پرونده ملاحظه می شود اولاً: حکم تبصره ی یک ماده ی ۲۱۵ قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ که مورد استناد معترضین ثالث واقع شده است، در مورد متضرر از قرار بازپرس، دادستان و یا حکم دادگاه از جهت لزوم

درخواست تجدیدنظر نماید هر چند قرار یا حکم دادگاه نسبت به امر جزایی قابل شکایت نباشد. تبصره ی ۲. مالی که نگهداری آن مستلزم هزینه ی نامتناسب برای دولت است یا موجب خرابی یا کسر فاحش قیمت آن می گردد و حفظ مال هم برای دادرسی لازم نیست و همچنین اموال ضایع شدنی و سریع الفساد حسب مورد به دستور دادستان یا دادگاه به قیمت روز فروخته می شود و وجه حاصل تا تعیین تکلیف نهایی در صندوق دادگستری به عنوان امانت نگهداری می گردد.»

تعیین تکلیف در ارتباط با اموال و اشیاء کشف شده از جرائم است و از نظر این دادگاه حکم مذکور دلیلی بر تجویز و پذیرش دعوی اعتراض ثالث حقوقی نسبت به احکام کیفری قطعیت یافته محسوب نمی‌شود، ثانیاً؛ مقررات مواد ۴۱۷ به بعد قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی نیز ناظر به دعوی اعتراض ثالث در احکام حقوقی (مدنی) صرف است و شامل احکام کیفری نمی‌شود و مقررات قانونی مذکور جوازی برای ورود مجدد به پرونده‌های کیفری و احکام قطعیت یافته که در مورد اشخاص دیگری غیر از معترضین ثالث است و سابقاً در ارتباط با آن‌ها رسیدگی، تعیین تکلیف و اظهار نظر شده است محسوب نمی‌شود؛ علی‌هذا با توجه به مراتب مرقوم، دعوی مذکور مطابق مقررات قانونی اقامه نشده است و به این لحاظ قرار رد دعوی معترضین ثالث صادر و اعلام می‌گردد. رأی صادره قطعی است.»

در مقابل شعبه بیست و سوم دادگاه تجدیدنظر استان تهران به موجب دادنامه‌ی شماره‌ی ۹۸۰۹۹۷۰۲۲۲۳۰۰۲۲۰ مورخ ۱۷/۲/۱۳۹۸ که در مقام رسیدگی به اعتراض اشخاص ثالث نسبت به قسمتی از دادنامه‌ی صادره از سوی آن شعبه که راجع به رد مال در محکومیت کیفری شخصی به اتهام انتقال مال غیر بوده، چنین رأی داده است:

«... صرف نظر از این که در خصوص پذیرش و یا عدم پذیرش دعوی اعتراض ثالث در جرائم کیفری اختلاف رویه و دیدگاه مابین علمای حقوق و همچنین قضات محاکم قضایی وجود داشته و لکن این دادگاه از وحدت ملاک برگرفته از قانون آیین دادرسی مدنی خاصه ماده‌ی ۴۱۸ این قانون که مقنن اشعار داشته شخص ثالث حق دارد به هرگونه رأی صادره از دادگاه‌های عمومی و انقلاب و تجدیدنظر اعتراض نماید و ایضاً مقنن در مواد ۴۱۷ و ۴۲۲ این قانون بر پذیرش آن تأکید داشته است و از سوی دیگر واضح است که دادگاه‌های عمومی به شرح ماده‌ی ۴ اصلاحی قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی هم دربرگیرنده‌ی دادگاه‌های عمومی جزائی است (کیفری) و هم دادگاه‌های

عمومی حقوقی، افزون بر آن مستنبط از مقررات ماده‌ی ۲۱۵ قانون مجازات اسلامی آن است که شخص ثالث که در جریان دادرسی جزائی مداخله نداشته و از این حیث به حقوق ایشان خللی وارد شده می‌تواند نسبت به رأی صادره از محکمه‌ی کیفری از حیث رد مال و یا ضبط آن اعتراض کند (البته لازم به یادآوری است این امر در اغلب موارد در مورد جرائم کلاهبرداری - انتقال مال غیر - که رد مال مورد حکم قرار می‌گیرد قابلیت تسری دارد) زیرا به دیدگاه اکثر علمای حقوق و رویه‌ی جاری محاکم، رد مال تعیین شده در عناوین مجرمانه‌ی موصوف صرفاً جنبه جزایی ندارند. مع الوصف به دیدگاه هیأت حاکمه‌ی این دادگاه، دعوی اعتراض ثالث نیز همانطوری که در دعوی حقوقی مورد پذیرش محاکم قضایی قرار گرفته، در بعضی از احکام کیفری نیز پذیرش آن با معاذیر قانونی مواجه نیست و لکن در موضوع مطروحه دادگاه با مذاقه در مبایعه‌نامه‌های تنظیمی مضبوط در پرونده ... و همچنین ... با مذاقه در دادنامه‌ی شماره‌ی ۹۵۴۵۷ مورخ ۲۹/۴/۱۳۹۵ صادره از شعبه‌ی ۱۰۳۱ دادگاه کیفری دو تهران (قرار اناطه) و دادنامه‌ی شماره‌ی ۹۵۱۱۲۱ مورخ ۱۳/۱۰/۱۳۹۵ ... صادره از شعبه‌ی ۴۰ دادگاه عمومی حقوقی تهران ... و ایضاً ملاحظه‌ی دادنامه‌ی اصلاحی مورخ ۱۷/۱۱/۱۳۹۴ صادره از شعبه‌ی ۱۰۳۱ دادگاه کیفری دو تهران ... در راستای دادنامه‌ی غیابی شماره‌ی ۹۴۶۰۰۲۸۲ [۰۰۲۸۳] مورخ ۶/۴/۱۳۹۴ صادره از شعبه‌ی مذکور ... اعتراض معترض ثالث به شرح مراتب اعلامی خللی بر حق اثباتی ایشان وارد نمی‌کند در مانحن‌فیه دعوی اعتراض ثالث معترض نسبت به دادنامه‌ی شماره‌ی ۹۶۳۰۱۵۹۱ مورخ ۳/۱۰/۱۳۹۶ صادره از شعبه‌ی ۲۳ دادگاه تجدیدنظر استان تهران در پرونده‌ی کلاسه‌ی ۹۳۷۰۰۲۰۸ را غیر وارد تشخیص داده و مستنداً به ماده‌ی ۱۹۷، ۴۱۷ و ۴۱۸ قانون آیین دادرسی مدنی حکم به بطلان دعوی معترض ثالث صادر و اعلام می‌نماید.»

چنان که ملاحظه می‌شود شعب بیستم و بیست و سوم دادگاه تجدیدنظر استان تهران، در خصوص قابل استماع بودن اعتراض شخص ثالث نسبت به قسمتی از رأی

کیفری دادگاه‌ها که راجع به رد مال است، اختلاف نظر دارند؛ به طوری که شعبه‌ی بیستم با این استدلال که مقررات مواد ۴۱۷ و بعد قانون آیین دادرسی در امور مدنی ناظر به احکام حقوقی (مدنی) صرف است و شامل احکام کیفری نمی‌شود و تبصره‌ی ۱ ماده‌ی ۲۱۵ قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ در مورد اعتراض متضرر از تصمیمات بازپرس، دادستان و دادگاه از جهت تعیین تکلیف در ارتباط با اموال و اشیاء کشف شده از جرایم است، در سایر موارد، اعتراض اشخاص ثالث نسبت به آراء کیفری دادگاه‌ها را قابل استماع ندانسته است، اما شعبه‌ی بیست و سوم با استناد به مواد ۴۱۷ و ۴۱۸ قانون آیین دادرسی در امور مدنی و با استدلال مندرج در آن، اعتراض شخص ثالث را نسبت به قسمتی از رأی کیفری دادگاه که راجع به رد مال بوده است، قابل استماع دانسته است.

التهایه در اجرای ماده‌ی ۴۷۱ قانون آیین دادرسی کیفری و به منظور ایجاد وحدت رویه‌ی قضایی، موضوع به هیأت عمومی دیوانعالی کشور ارجاع و این مرجع پس از بررسی و استماع اظهارات موافقین و مخالفین، با صدور رأی وحدت رویه‌ی شماره‌ی ۸۱۸ در تاریخ ۱۴۰۰/۱۰/۷ با پذیرش حق برای ثالث جهت اعتراض نسبت به آرای کیفری به این اختلاف نظر پایان داد. متن رأی وحدت رویه بدین شرح است:

«با توجه به تبصره‌ی ۱ ماده‌ی ۲۱۵ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ و تبصره‌ی ۲ ماده‌ی ۱۴۸ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ با اصلاحات و الحاقات بعدی، اعتراض شخص ثالث متضرر از رأی دادگاه کیفری راجع به اشیاء و اموال مذکور در این مواد، قابل رسیدگی در دادگاه تجدیدنظر استان است، بنابراین در مواردی که شخص ثالث بعد از مرحله‌ی تجدیدنظر نسبت به آن قسمت از رأی کیفری دادگاه تجدیدنظر استان که راجع به رد مال است، اعتراض کرده است، با عنایت به ملاک مواد یاد شده و مقررات مربوط در قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی، از جمله مواد ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۲۰ و ۴۲۵ آن، دادگاه تجدیدنظر صادرکننده‌ی رأی با رعایت تشریفات آیین دادرسی مدنی، باید به این اعتراض رسیدگی کند. بنا به مراتب، رأی شعبه‌ی بیست

و سوم دادگاه تجدیدنظر استان تهران تا حدی که با این نظر انطباق دارد، به اکثریت قاطع آراء صحیح و قانونی تشخیص داده می‌شود. این رأی طبق ماده‌ی ۴۷۱ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ با اصلاحات و الحاقات بعدی، در موارد مشابه برای شعب دیوان عالی کشور، دادگاه‌ها و سایر مراجع، اعم از قضایی و غیر آن لازم‌الاتباع است.»

۲- اموال موضوع اعتراض ثالث در دعاوی کیفری

چنان که ملاحظه شد رای وحدت رویه‌ی شماره‌ی ۸۱۸ دیوان‌عالی کشور، اعتراض شخص ثالث متضرر از رأی دادگاه کیفری راجع به اشیاء و اموال مذکور در مواد ۲۱۵ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ و ۱۴۸ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ را قابل رسیدگی دانسته است. حال پرسشی که مطرح می‌شود آن است که اشیاء و اموال مذکور در این دو ماده کدامند و از چه اوصافی برخوردارند؟

با ملاحظه‌ی قسمت صدر این دو ماده ملاحظه می‌کنیم که صرفاً اموالی می‌توانند موضوع دستور بازپرس قرار گیرند که اولاً کشف شده باشند و ثانیاً دلیل یا وسیله‌ی ارتکاب جرم بوده، در نتیجه‌ی ارتکاب جرم بدست آمده، حین ارتکاب جرم استفاده شده و یا این که برای ارتکاب جرم اختصاص داده شده باشند. بر همین اساس در خصوص این که کدام اموال می‌توانند موضوع اعتراض ثالث قرار گیرند، برخی آن را صرفاً اموال کشف شده در مرحله‌ی تحقیقات مقدماتی می‌دانند (طهماسبی، ۱۳۹۶: ۲۶۵). دیدگاه دیگر معتقد است که ماده‌ی ۲۱۵ قانون مجازات اسلامی دارای صدور ذیل است. صدر آن ناظر به تکلیف بازپرس یا دادستان است که با توجه به تصریح ماده و طبع کار ایشان، ناظر بر اشیای کشف شده در مرحله‌ی تحقیقات مقدماتی است. اما ذیل آن ناظر به تکلیف دادگاه راجع به اشیاء و اموالی است که دلیل یا وسیله‌ی ارتکاب جرم بوده یا در اثر جرم تحصیل یا حین ارتکاب جرم استعمال یا برای ارتکاب جرم اختصاص یافته که عبارت ماده در این قسمت مطلق بوده و اعم از اشیاء و اموال کشف شده یا کشف نشده می‌باشد

گلدوزیان، ۱۳۹۸: ۲۵۲). نظریه‌ی مشورتی اداره‌ی حقوقی قوه قضاییه به شماره‌ی ۷/۹۲/۱۰۴۸ مورخ ۱۳۹۲/۶/۴ نیز مؤید این دیدگاه است.^۱

با این وجود به نظر می‌رسد دیدگاه اول که اموال موضوع دستور بازپرس یا رای دادگاه را صرفاً اموال کشف شده در مرحله‌ی تحقیقات مقدماتی می‌داند - مگر اموال کشف نشده‌ای که در قانون برای استرداد آن اموال مقررات خاصی پیش‌بینی شده است - با مدلول مواد قانونی سازگارتر است. مؤید این دیدگاه به خصوص تبصره‌ی یک از ماده‌ی ۱۴۸ قانون آیین دادرسی کیفری می‌باشد که چنین بیان داشته: «در تمام امور کیفری، دادگاه نیز باید ضمن صدور رأی، نسبت به استرداد، ضبط و یا معدوم کردن اشیاء و اموال موضوع این ماده تعیین تکلیف کند.» بدیهی است عبارت اموال «موضوع این ماده» مطابق با صدر ماده، همان اموال کشف شده در مرحله‌ی تحقیقات مقدماتی است و از این حیث تفاوتی بین صدر و ذیل ماده در خصوص اموال موضوع تصمیم بازپرس یا رای دادگاه وجود ندارد.

نکته‌ی دیگری که باید به آن توجه داشته باشیم آن است که منظور از کشف شدن مال، صرفاً اطلاع یافتن از محل آن نیست؛ بلکه به دلالت کلمه‌ی استرداد یا معدوم کردن باید گفت منظور این است که آن مال در جریان تحقیقات مقدماتی یافت شده و در اختیار مراجع قضایی یا انتظامی قرار گرفته باشد. بر این اساس چنان چه مال تحصیل

۱- نظریه مشورتی شماره ی ۱۰۴۸/۹۲/۷ مورخ ۱۳۹۲/۶/۴: «سوال: در رابطه با ماده ی ۲۱۵ قانون مجازات اسلامی و تبصره ی یک آن سوالات ذیل مطرح است. ۱- ماده ی قانونی مذکور آیا فقط شامل اموال و اشیاء کشف شده است یا اموال و اشیاء کشف نشده را هم شامل میشود. توضیح این که صدر ماده تصریح به اشیاء و اموال مکشوفه دارد سیاق عبارات به کاررفته در بندهای الف تا پ ماده ی نیز دلالت بر اموال مکشوفه دارد لکن در قسمت پایانی ماده که مبادرت به تکرار موضوع و تعیین تکلیف برای دادگاه نموده است ذکر از اشیاء و اموال مکشوفه نشده است؟... پاسخ: ... ماده ی ۲۱۵ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲، دارای صدر و ذیل است، صدر آن ناظر به تکلیف بازپرس و دادستان است که با توجه به تصریح به عمل آمده و طبع کارایشان، ناظر به اشیاء کشف شده است، اما ذیل آن ناظر به تکلیف دادگاه راجع به اشیاء و اموالی که وسیله ی ارتکاب جرم بوده یا در اثر جرم تحصیل شده و یا حین ارتکاب، استعمال و یا برای استعمال اختصاص یافته است، می باشد که مطلق و اعم از اشیاء کشف شده و کشف نشده است.»

شده‌ی ناشی از جرم به دلایل مختلف مانند این که پس از ارتکاب جرم به دیگری فروخته شده و خریدار معلوم نباشد، کشف نگردیده باشد، مشمول اموال مکشوفه نخواهد بود (خالقی، ۱۳۹۶: ۱۸۳).

در پایان این قسمت از بحث توجه به این نکته ضروری است که بعضی معتقدند با امعان نظر به مواد ۱۴۷ و ۱۴۸ قانون آیین دادرسی کیفری و ماده‌ی ۲۱۵ قانون مجازات اسلامی، آن چه قابل استنباط بوده این است که با توجه به نوع آلت و ادوات جرم که ماده‌ی ۱۴۷ به آن اشاره داشته نظیر اسلحه، اسناد و مدارک و به دلالت قسمت اخیر همان ماده که اشاره نموده در «لفاف یا مکان مناسب نگهداری» و یا «با توجه به وضعیت آن در محل مناسبی» نگهداری می‌گردد و توجهاً به این که اموال موضوع استرداد، ضبط و معدوم شدن در ماده‌ی ۱۴۸ قانون آیین دادرسی کیفری، همان اموال توصیفی در ماده‌ی ۱۴۷ قانون موصوف می‌باشند، باید پذیرفت مقصود از اموال صرفاً شامل اموال منقول بوده و اموال غیر منقول از آن خروج موضوعی دارد (پهلوان زاده، ۱۴۰۰: ۲۲۰). با این وجود به نظر می‌رسد دیدگاه صحیح‌تر آن است که با توجه به این که عبارت اموال کشف شده به صورت مطلق و عام به کار برده شده، بنابراین شامل کلیه‌ی اموال کشف شده اعم از اموال منقول و غیر منقول است.

۳- تصمیمات قضایی موضوع اعتراض ثالث در دعاوی کیفری

مقام قضایی در دعاوی کیفری ممکن است نسبت به اموال مکشوفه تصمیماتی اتخاذ نماید که به واسطه‌ی متضرر ساختن اشخاص خارج از دعوا، موضوع اعتراض ثالث

۱- ماده‌ی ۱۴۷ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب سال ۱۳۹۲: «آلات و ادوات جرم، از قبیل اسلحه، اسناد و مدارک ساختگی، سکه‌ی تقلبی و تمامی اشیائی که حین بازرسی به دست می‌آید و مرتبط با کشف جرم یا اقرار متهم باشد توقیف می‌شود و هر یک در صورت مجلس توصیف و شماره‌گذاری می‌گردد. آنگاه در لفاف یا مکان مناسب نگهداری و رسیدی مشتمل بر ذکر مشخصات آن اشیاء به صاحب یا متصرف آنها داده می‌شود. مال توقیف شده با توجه به وضعیت آن در محل مناسبی که از طرف دادگستری برای این منظور تعیین می‌شود، نگهداری می‌گردد.»

قرار گیرد. این تصمیمات عبارتند از توقیف، استرداد، ضبط یا معدوم کردن مال.

توقیف مال عبارت است از ضبط اشیا و اموال به صورت موقت. ماده‌ی یک آیین نامه‌ی اجرایی شیوه‌ی نگهداری اموال توقیف شده مصوب ۱۳۹۴/۱۰/۲۷ ریاست محترم قوه قضائیه مقرر می‌دارد: «اموال توقیف شده عبارت است از آلات و ادوات جرم و نیز تمامی اشیایی که حین بازرسی به دست می‌آید و در جرم مکشوفه دخیل بوده یا حسب اقرار متهم ذی‌مدخل در ارتکاب جرم تشخیص داده شود؛ از قبیل اسلحه و مهمات، اسناد و مدارک ساختگی و غیره که به دستور مقام قضایی توقیف می‌شود.»

توقیف اموال و اشیا در مرحله‌ی تحقیقات مقدماتی می‌تواند به جهات مختلف صورت پذیرد. از آن جمله توقیف اموال گاه در راستای «تحصیل دلیل» و برای اثبات اتهام متهم در مرحله‌ی تحقیق یا دادرسی انجام می‌گیرد. گاه اموال به جهت پیشگیری از وقوع جرم و ایجاد خطر جانی و مالی برای افراد و یا ورود ضرر به جامعه و به جهت خطرناک و مضر بودن توقیف می‌شوند که در این موارد ممکن است پس از رفع حالت و یا وضع خطرناک، رفع توقیف و به صاحبان آن مسترد شوند و یا این که به جهت بقای وصف خطرناک و مضر بودن، توقیف آن‌ها ادامه یابد. گاه نیز توقیف اموال به منظور تأمین حقوق زیان دیده از جرم است. در واقع به این منظور که حق زیان دیده از جرم ضایع نشود، مالی موقتاً توقیف می‌شود تا زمانی که دادگاه حکم به پرداخت حق زیان دیده از جرم از محل آن مال صادر کند و مابقی مال به مالک و صاحب آن مسترد شود.

یکی دیگر از تصمیمات قضایی در دعاوی کیفری که ممکن است مورد اعتراض ثالث قرار گیرد، دستور استرداد اموال است. دستور استرداد اموال قبل از صدور قرار نهایی بلا مانع است و مادام که پرونده نزد بازپرس یا دادستان جریان دارد، به تقاضای ذینفع و مشروط به این که وجود تمام یا قسمتی از آن اشیا و اموال در بازپرسی یا دادرسی لازم نباشد و اشیا و اموال، بلامعارض باشد و یا جزء اشیا و اموالی نباشد که باید ضبط یا

معدوم گردد، به دستور بازپرس یا دادستان مسترد می‌گردد.^۱
 لازم به ذکر است مطابق با نظریه‌ی مشورتی شماره‌ی ۷/۹۳/۲۸۴۲ مورخ ۱۳۹۳/۱۱/۱۴ اداره حقوقی قوه قضائیه، دستور استرداد و رد مال به متهم از سوی بازپرس، بلافاصله قابل اجراست و نیازمند قطعیت قرار نهایی نمی‌باشد. هم چنین این دستور نیازمند موافقت دادستان نبوده و طی دستور قضایی و نه قرار نهایی صورت می‌گیرد و چون رد مال به مالک آن صورت می‌پذیرد، ابلاغ آن موضوعیت ندارد (رحیمی و رحیمی دهسوری، ۱۳۹۶: ۴۹۵).

از دیگر تصمیمات قضایی در دعاوی کیفری که ممکن است مورد اعتراض توسط اشخاص ثالث قرار گیرد، ضبط کردن و یا معدوم کردن اموال کشف شده می‌باشد. به صورت کلی در حقوق جزا توقیف مال و سپس برداشت آن به نفع دولت ضبط نام دارد (آخوندی، ۱۳۹۴: ۴۰۶). در مواردی که نص قانونی خاصی راجع به ضبط مال متعاقب ارتکاب جرم وجود دارد، ضبط به عنوان یک مجازات اصلی در نظر گرفته می‌شود. مانند ماده‌ی ۲۲ قانون مبارزه با قاچاق کالا و ارز مصوب ۱۳۹۲ که به موجب آن: «هر کس مرتکب قاچاق کالای ممنوع گردد یا کالای ممنوع قاچاق را نگهداری یا حمل نماید یا بفروشد، علاوه بر ضبط کالا به شرح زیر و مواد ۲۳ و ۲۴ مجازات می‌شود...» چنان که ملاحظه می‌کنیم در این مورد ضبط به عنوان مجازات اصلی مطرح می‌شود و لازمه‌ی آن، احراز جرم و تعیین مجازات است. اما در بعضی موارد ضبط اموال به عنوان یک اقدام احتیاطی مورد استفاده قرار می‌گیرد. بر این اساس در رابطه با اموالی که کاربرد ذاتاً و صرفاً مجرمانه دارند، ممکن است از ضبط مال به عنوان یک اقدام احتیاطی استفاده

۱- بازپرس مکلف است علاوه بر صدور قرارهای منع یا موقوفی تعقیب، در مواردی که دادستان اقدام به ترک تعقیب می‌نماید نیز نسبت به استرداد (یا حسب مورد معدوم شدن) اموال توقیف شده تعیین تکلیف نماید. البته در مواردی که پرونده منتهی به صدور قرار جلب به دادرسی شود، حق اظهار نظر در این باره را ندارد و تصمیم‌گیری در این مورد بر عهده‌ی دادگاه است (کامفر، ۱۴۰۰: ۲۴۲ و ۲۴۳). نظریه‌ی مشورتی اداره حقوقی قوه قضائیه به شماره‌ی ۷/۹۳/۱۳۹۳ مورخ ۱۳۹۶/۶/۹ نیز مؤید این دیدگاه است.

شود که در این حالت حتی با وجود حکم به برائت نیز ممکن است رای به ضبط مال داده شود. بنابراین ضبط حسب مورد واجد یکی از دو ماهیت مجازات متعاقب ارتکاب جرم و یا اقدام احتیاطی به سبب کاربرد ذاتاً مجرمانه‌ی مال می‌باشد (شاگردی و قلی‌زاده، ۱۳۹۸: ۱۷۷).

سؤال‌ی که ممکن است در این قسمت مطرح شود آن است که آیا شخص ثالث علاوه بر اعتراض نسبت به رای دادگاه کیفری در خصوص ضبط اموال، می‌تواند نسبت به رای دادگاه در خصوص مصادره‌ی اموال نیز اعتراض نماید؟ جهت پاسخ به این پرسش ابتدا باید ماهیت ضبط و مصادره بررسی گردد.

مصادره‌ی اموال عبارت است از استیلا‌ی دولت بر تمام یا قسمتی از دارایی موجود محکوم علیه به موجب حکم دادگاه (گلدوزیان، ۱۳۷۸: ۳۳۲). مصادره‌ی اموال به دو صورت عام و خاص است. منظور از مصادره‌ی عام، توقیف تمام اموال موجود محکوم علیه اعم از نقدی، غیر نقدی، منقول و غیرمنقول است و منظور از مصادره‌ی خاص عبارت است از مالکیت دولت بر بخشی از اموال که ممکن است موضوع جرم، محصول جرم و یا ابزار و آلت ارتکاب جرم به شمار آیند (اردبیلی، ۱۳۹۵: ۱۰۱ و ۱۰۰).

از آن چه گفته شد درمی‌یابیم که ضبط اموال با مصادره‌ی اموال دو مفهوم متفاوت بوده و دارای آثار متعدد مختلف می‌باشند. برای نمونه مصادره‌ی اموال وفق بند (پ) از ماده‌ی ۳۷ اصلاحی قانون مجازات اسلامی به عنوان مجازات تعزیری درجه‌ی یک قابل تخفیف و تبدیل به جزای نقدی است، در حالی که ضبط اموال قابل تخفیف نیست و در هر حال به اجرا در می‌آید. همچنین در رابطه با ضبط اموال، در صورت وجود شرایط، ضبط مال مورد نظر صرف‌نظر از این که جزء مستثنیات دین باشد یا نباشد، انجام خواهد شد اما در خصوص مصادره‌ی اموال بنا به تصریح تبصره‌ی ۵ از ماده‌ی ۱۹ قانون مجازات اسلامی مصوب سال ۱۳۹۲ در هر مورد که حکم به مصادره‌ی اموال صادر می‌شود، باید هزینه‌های متعارف زندگی محکوم و افراد تحت تکفل او مستثنی شود.

بنابراین با توجه به مفهوم و آثار متفاوت ضبط و مصادره‌ی اموال، می‌توان این چنین نتیجه گرفت که صرفاً آرای صادره از دادگاه صالح در خصوص ضبط اموال و اشیا کشف شده که دلیل یا وسیله‌ی ارتکاب جرم بوده و یا از جرم تحصیل شده یا حین ارتکاب، استعمال و یا برای استعمال اختصاص داده شده است، می‌توانند از سوی شخص ثالث مورد اعتراض قرار گیرند و آرای صادره در خصوص مصادره‌ی اموال از سوی ثالث در چهارچوب ماده‌ی ۱۴۸ قانون آیین دادرسی کیفری و ماده‌ی ۲۱۵ قانون مجازات اسلامی قابل اعتراض نیستند.

البته لازم به ذکر است در مواردی قانون‌گذار به شکل استثنایی و به شرط رعایت قواعد خاص حاکم بر آن، اعتراض ثالث نسبت به مصادره‌ی اموال را مورد پذیرش قرار داده است که از جمله می‌توان به حق ثالث اعم از اشخاص حقیقی یا حقوقی جهت اعتراض به رای مصادره‌ی اموال صادره از سوی دادگاه انقلاب ویژه‌ی رسیدگی به موضوعات اصل ۴۹ قانون اساسی اشاره کرد. در این باره هیات عمومی دیوان عالی کشور در رأی وحدت رویه‌ی خود به شماره‌ی ۵۷۵ مورخ ۱۳۷۱/۲/۲۹ چنین مقرر داشت:

«دعوی مالکیت اشخاص حقیقی یا حقوقی نسبت به اموالی که با حکم دادگاه‌های انقلاب اسلامی مصادره شده از جمله دعوی حقوقی می‌باشد که رسیدگی آن در صلاحیت خاصه دادگاه‌های عمومی حقوقی است و دادگاه‌های انقلاب اسلامی بر اساس حکم قطعی دادگاه‌های حقوقی که بر مالکیت مدعی صادر شود مستنداً به اصل ۴۹ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و قانون نحوه‌ی اجرای آن مصوب ۱۷ مردادماه ۱۳۶۳ در مورد رد مال به صاحب آن اقدام می‌نمایند. بنابراین آراء شعب ۲۲ و ۲۳ و ۳۲ دیوان عالی کشور که رسیدگی به دعوی مالکیت اشخاص را در صلاحیت دادگاه‌های حقوقی تشخیص نموده‌اند، صحیح و منطبق با موازین قانونی است. این رأی بر طبق ماده واحده قانون وحدت رویه قضایی مصوب ۱۳۲۸ برای شعب دیوان عالی کشور و دادگاه‌ها در موارد مشابه لازم‌الاتباع است.»

سپس و به فاصله‌ی کمتر از چند ماه، هیأت عمومی مبادرت به تجدیدنظر در این رای نمود و در رأی وحدت‌رویه‌ی دیگری به شماره‌ی ۵۸۱ مورخ ۱۳۷۱/۱۲/۲ چنین مقرر داشت:

«دادگاه‌های انقلاب اسلامی که به فرمان مبارک امام راحل رضوان... تعالی علیه و مصوبه‌ی ۱۳۵۸/۳/۲۷ شورای انقلاب تشکیل شده‌اند، برطبق اصل (۱۶۱) قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و تحت نظارت دیوان عالی کشور به جرایمی که در اصل (۴۹) قانون اساسی و قانون حدود صلاحیت دادسراها و دادگاه‌های انقلاب مصوب ۱۳۶۲/۲/۱۱ مجلس شورای اسلامی معین شده رسیدگی می‌نمایند و صلاحیت آن‌ها نسبت به صلاحیت دادگاه‌های عمومی دادگستری اعم از حقوقی و کیفری از نوع صلاحیت ذاتی است. احکام صادره از دادگاه‌های انقلاب در بعضی موارد علاوه بر جنبه‌ی کیفری و مجازات مرتکب، واجد جنبه‌ی حقوقی هم می‌باشد و اموال نامشروع او را نیز شامل می‌شود. در چنین موردی هر نوع ادعای حقی که از طرف اشخاص حقیقی یا حقوقی نسبت به این اموال عنوان شود ولو به ادعای خارج بودن آن مال از دارایی نامشروع محکوم علیه باشد، رسیدگی آن برحسب شکایت شاکی و طبق ماده‌ی (۸) و تبصره‌ی ماده‌ی (۵) قانون نحوه‌ی اجرای اصل (۴۹) قانون اساسی مصوب ۱۳۶۳/۵/۱۷ با دادگاه صادرکننده حکم می‌باشد و دادگاه انقلاب پس از رسیدگی اگر صحت ادعا را تشخیص دهد، برطبق ذیل اصل (۴۹) قانون اساسی مال را به صاحبش رد می‌کند و الابه بیت‌المال می‌دهد. بنا به مراتب مزبور هیأت عمومی وحدت‌رویه‌ی دیوان عالی کشور براساس ذیل ماده واحده‌ی قانون وحدت‌رویه‌ی قضایی مصوب ۱۳۲۸/۴/۷ در رأی وحدت‌رویه شماره‌ی ۵۷۵ مورخ ۱۳۷۱/۲/۲۹ تجدیدنظر نموده و با تغییر رأی مزبور رسیدگی به ادعای اشخاص حقیقی یا حقوقی را نسبت به اموالی که دادگاه‌های انقلاب نامشروع شناخته و مصادره نموده‌اند، در صلاحیت دادگاه‌های انقلاب تشخیص می‌دهد. بنابراین رأی شعبه‌ی ۲۴ دیوان عالی کشور که با این نظر مطابقت دارد صحیح و منطبق با موازین

قانونی است. این رأی برطبق ماده واحده قانون وحدت رویه قضایی مصوب ۱۳۲۸ برای شعب دیوان عالی کشور و دادگاه‌ها در موارد مشابه لازم‌الاتباع است.»

در پایان این قسمت باید به یکی دیگر از تصمیمات قضایی قابل اعتراض ثالث در دعاوی کیفری نگاهی بیندازیم و آن تصمیم به معدوم کردن اموال است. بر این اساس مالی که صرفاً کاربرد مجرمانه دارد و مطابق با ماده‌ی ۱۴۷ قانون آیین دادرسی کیفری توقیف شده است، در صورت وجود کاربرد عقلایی باید ضبط گردد. ولی اگر مال مکشوفه عرفاً هیچ کاربرد یا ارزشی عقلایی ندارد، بایستی معدوم شود. چرا که ضبط آن بی فایده است. بدیهی است اگر شخص یا اشخاصی خود را از این تصمیم دادسرا یا دادگاه متضرر ببینند، حق اعتراض ثالث نسبت به آن را دارند.

۴- مرجع صالح جهت رسیدگی به دعوای اعتراض ثالث کیفری

در دعاوی حقوقی بنا به تصریح ماده‌ی ۴۲۰ قانون آیین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۷۹ دادخواست اعتراض ثالث اصلی به دادگاهی تقدیم می‌شود که رای قطعی معترض‌عنه را صادر نموده است. بنابراین اگر رای یا قرار در دادگاه بدوی صادر گردیده و با توجه به خواسته از ابتدا قطعی بوده یا در نتیجه‌ی عدم تجدیدنظرخواهی قطعی شده باشد، مرجع صالح برای رسیدگی به اعتراض ثالث قطعاً همان دادگاه بدوی و در غیر این صورت، دادگاه تجدید نظر خواهد بود؛ خواه رای دادگاه بدوی عیناً در دادگاه تجدید نظر تایید شود یا این که دادگاه تجدید نظر پس از نقض رای دادگاه بدوی، خود راساً مبادرت به صدور رای نموده باشد (شمس، ۱۳۸۲: ۵۱۰).

شاید در ابتدا این تصور ایجاد گردد که مطابق با قواعد آیین دادرسی مدنی، مرجع صالح جهت رسیدگی به اعتراض ثالث به رای کیفری نیز دادگاهی است که رای قطعی را صادر کرده است. در حالی که این تصور اشتباه است و جهت تعیین مرجع صالح در دعاوی کیفری نباید صرفاً به مقررات آیین دادرسی مدنی اکتفا کرد، بلکه باید

به مقررات کیفری نیز توجه نمود. قانون‌گذار در تبصره‌ی دو از ماده‌ی ۱۴۸ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب سال ۱۳۹۲ در راستای تعیین مرجع صالح در خصوص رسیدگی به اعتراضی که ممکن است متضرر اعم از اصحاب دعوا و ثالث از تصمیم مرجع کیفری مطرح نماید، چنین مقرر داشته است: «متضرر از تصمیم بازپرس یا دادگاه در مورد اشیاء و اموال موضوع این ماده، می‌تواند طبق مقررات اعتراض کند، هر چند قرار بازپرس یا حکم دادگاه نسبت به امر کیفری قابل اعتراض نباشد. در این مورد، مرجع رسیدگی به اعتراض نسبت به تصمیم بازپرس، دادگاه و نسبت به تصمیم دادگاه، دادگاه تجدیدنظر استان است.»

بر این اساس چنان چه بازپرس پس از صدور قرار منع تعقیب، دستور استرداد اموال توقیف شده به متهم را صادر و شخص ثالث به جهت ادعای مالکیت نسبت به آن اموال معترض باشد، در این صورت مرجع صالح جهت رسیدگی به اعتراض ثالث، دادگاه کیفری صالح می‌باشد که این دادگاه (کیفری دو، کیفری یک و یا انقلاب) حسب مورد مطابق با قاعده‌ی عام مقرر در ماده‌ی ۲۷۱ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب سال ۱۳۹۲، دادگاهی است که صلاحیت رسیدگی به اصل اتهام را دارد. بدیهی است در این حالت چنان چه دادگاه انقلاب یا دادگاه کیفری یک در حوزه‌ی قضایی دادسرا تشکیل نشده باشد، دادگاه کیفری دوی محل، صالح به رسیدگی است (خالقی، ۱۳۹۶: ۲۸۳).

از سویی چنان چه مالی که وسیله‌ی ارتکاب جرم بوده، به موجب حکم دادگاه کیفری دو مسترد، ضبط یا معدوم گردد و این حکم به حقوق ثالث ضرری وارد آورد، ثالث باید به این رای در دادگاه تجدیدنظر استان اعتراض نماید.

همچنین مطابق نظریه‌ی مشورتی شماره‌ی ۷/۹۵/۱۶۸۴ مورخ ۷/۱۷/۱۳۹۵

۱- ماده‌ی ۲۷۱ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب سال ۱۳۹۲: «مرجع حل اختلاف بین دادستان و بازپرس و رسیدگی به اعتراض شاکی یا متهم نسبت به قرارهای قابل اعتراض، با دادگاهی است که صلاحیت رسیدگی به آن اتهام را دارد. چنان چه دادگاه انقلاب یا دادگاه کیفری یک در حوزه قضائی دادسرا تشکیل نشده باشد، دادگاه کیفری دو محل، صالح به رسیدگی است.»

اداره‌ی حقوقی قوه قضائیه^۱ در فرضی که رای از دادگاه کیفری یک صادر و در دیوان عالی کشور پس از فرجام خواهی تایید شده است و در نتیجه دیوانعالی کشور دادگاه صادر کننده رای قطعی بوده، به لحاظ این که قابلیت فرجام خواهی رای صادره نسبت به محکوم علیه و صدور رای از شعبه‌ی دیوانعالی کشور به تنهایی موجب تغییر صلاحیت دادگاه تجدید نظر استان در رسیدگی به اعتراض ثالث نمی‌گردد، بنابراین در این مورد نیز دادگاه تجدید نظر استان صالح به رسیدگی به اعتراض ثالث نسبت به رای صادره از دادگاه کیفری یک می‌باشد (ستاری، ۱۳۹۹: ۱۳۸). نظریه‌ی مشورتی شماره‌ی ۱۵۵۱/۹۴/۷ مورخ ۱۳۹۴/۶/۱۵ اداره‌ی حقوقی قوه قضائیه نیز مؤید این دیدگاه است و چنین مقرر داشته که مرجع رسیدگی به اعتراض معترض نسبت به رای صادره از دادگاه کیفری یک با توجه به تبصره‌ی الحاقی به ماده‌ی ۸۰ قانون آیین دادرسی کیفری و اطلاق عبارت دادگاه‌های جزائی در تبصره‌ی یک ماده‌ی ۲۱۵ قانون مجازات اسلامی و نیز اطلاق کلمه‌ی دادگاه در تبصره‌ی ۲ ماده‌ی ۱۴۸ قانون آیین دادرسی کیفری، دادگاه تجدید نظر استان خواهد بود.

در نهایت چنانچه رای صادره مبنی بر استرداد، ضبط یا معدوم شدن از مرجع تجدید نظر استان صادر گردد، در بادی امر ممکن است این تصور ایجاد شود که چون تبصره‌ی ۲ ماده‌ی ۱۴۸ قانون آیین دادرسی کیفری صرفاً از تصمیم بازپرس و دادگاه

۱- نظریه‌ی مشورتی اداره‌ی حقوقی قوه قضائیه به شماره‌ی ۷/۹۵/۱۶۸۴ مورخ ۷/۱۷/۱۳۹۵: «مطابق تبصره‌ی ۲ ماده‌ی ۱۴۸ و مواد ۴۲۶ و ۴۲۷ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ و اصلاحات و الحاقات بعدی و لحاظ تبصره‌ی ۵ ماده‌ی ۱۹ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ رسیدگی به اعتراض معترض (اعم از طرفین پرونده‌ی کیفری یا شخص ثالث) نسبت به تصمیم دادگاه مبنی بر ضبط اشیاء و اموالی که وسیله‌ی ارتکاب جرم بوده و یا برای استعمال اختصاص داده شده است در دادگاه تجدیدنظر استان است مگر این که قانون مرجع دیگری را تعیین نموده باشد. بنابراین و با لحاظ این که قابلیت فرجام رای صادره نسبت به محکوم علیه و صدور رای از سوی شعبه‌ی دیوان عالی کشور به تنهایی موجب تغییر صلاحیت دادگاه تجدیدنظر استان در رسیدگی به اعتراض معترض ثالث نسبت به ضبط خودرو (فرض استعمال) نمی‌گردد علی‌هذا به نظر میرسد در فرض مطروحه نیز دادگاه تجدیدنظر استان صالح به رسیدگی می‌باشد و به هر صورت موضوع از شمول مقررات ماده‌ی ۴۲۰ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی خارج است.»

یاد می‌نماید، لذا متضرر تنها می‌تواند نسبت به تصمیم بازپرس و دادگاه اعتراض کند و امکان اعتراض برای وی در خصوص تصمیم دادگاه تجدیدنظر وجود ندارد. اما چنین برداشتی صحیح نیست؛ چرا که اساساً تفاوتی بنیادین بین تصمیمات دادگاه بدوی و تجدید نظر وجود نداشته تا در مواردی که تصمیم دادگاه بدوی قابل اعتراض است، اگر همین تصمیم توسط مرجع تجدیدنظر اتخاذ گردد، آن را غیر قابل اعتراض بدانیم. خصوصاً از این حیث که قانون‌گذار در اعتراض ثالث حقوقی موضوع مواد ۴۱۷ به بعد قانون آیین دادرسی مدنی، به قابل اعتراض بودن آرای دادگاه تجدیدنظر اشاره نموده است. بنابراین هرچند در تبصره‌ی ۲ ماده‌ی ۱۴۸ قانون آیین دادرسی کیفری به قابل اعتراض بودن این تصمیم اشاره نشده است، با این وجود این موضوع نافی قابل اعتراض بودن تصمیمات دادگاه تجدیدنظر نبوده و در واقع تصمیمات این مرجع مشمول قواعد عام آیین دادرسی مدنی قرار می‌گیرد و رای این مرجع مطابق با ماده‌ی ۴۲۰ قانون آیین دادرسی مدنی در همان دادگاه تجدید نظر توسط ثالث قابل اعتراض است (پهلوان زاده، ۱۴۰۰: ۲۲۲).

۵- آیین و چگونگی طرح دعوای اعتراض ثالث کیفری

استعمال لفظ «شکایت» از سوی قانون‌گذار در تبصره‌ی ۲ از ماده‌ی ۲۱۵ قانون مجازات اسلامی، شاید چنین به ذهن متبادر سازد که اعتراض ثالث نسبت به آرای کیفری، مقید به تقدیم دادخواست نگردیده است، چرا که قواعد حاکم بر امور کیفری متفاوت از امور حقوقی بوده و چنان چه این اعتراض مستلزم تقدیم دادخواست می‌بود، قانون‌گذار به صراحت اعلام می‌داشت. کما این که اداره‌ی حقوقی قوه قضائیه در نظریه‌ی مشورتی خود به شماره‌ی ۹۴/۷/۲۹۴ مورخ ۱۳۹۴/۲/۲۲ چنین بیان می‌دارد: «..... به جهت این که اصل موضوع تابع مقررات آیین دادرسی کیفری بوده، اعتراض اخیر نیز تابع آیین دادرسی مربوطه خواهد بود و لذا رعایت آیین دادرسی مدنی لازم نمی‌باشد.»

اما این برداشت قابل قبول نیست؛ چرا که اعتراض ثالث یک امر حقوقی بوده که در مقررات کیفری رسوخ یافته و این قابلیت اعتراض نسبت به آرای کیفری، سبب نمی‌گردد تا قواعد حاکم بر آن، از حقوقی قلب ماهیت داده و چهره‌ی کیفری به خود گیرد. از سوی دیگر هر چند قواعد حاکم بر امور کیفری متفاوت از امور حقوقی بوده و از چهارچوب‌های خاص خود پیروی می‌کند، لکن باید پذیرفت که امور حقوقی حتی زمانی که وارد فضای امور کیفری می‌گردد، همچنان ماهیت خود را حفظ می‌نماید. این قاعده که از آن به قاعده‌ی ابقای ماهیت امور حقوقی در امور کیفری تعبیر می‌شود، حتی مورد پذیرش قانون‌گذار نیز قرار گرفته است. دلیل مثبت این ادعا رویکرد مقنن در بحث مطالبه‌ی خسارت ناشی از جرم از محاکم کیفری است. با این توضیح که گرچه مطالبه‌ی خسارت امری حقوقی است که وارد قلمروی کیفری گردیده، لکن قانون‌گذار سازوکار حقوقی آن را کماکان پابرجا دانسته است. به نحوی که در ماده‌ی ۱۵ قانون آیین دادرسی کیفری مقرر گردیده: «... مطالبه‌ی ضرر و زیان و رسیدگی به آن، مستلزم رعایت تشریفات آیین دادرسی مدنی است.» (پهلوان زاده، ۱۴۰۰: ۲۵۲).

بنابراین اعتراض ثالث نسبت به آرای کیفری تابع تشریفات مقرر در قانون آیین دادرسی مدنی است. قید کلمه‌ی «باید» در ماده‌ی ۴۲۰ قانون آیین دادرسی مدنی حاکی از لزوم تقدیم دادخواست در دعوی اعتراض ثالث اصلی است. بنابراین طرح دعوی اعتراض ثالث مستلزم تقدیم دادخواست در مرجع صالح است. به موجب این ماده اعتراض اصلی باید به طرفیت محکوم له و محکوم علیه رای مورد اعتراض باشد.

در صورت تعدد هریک از اصحاب دعوی در دادرسی منتهی به رای مورد اعتراض (برای مثال تعدد شاکیان خصوصی یا محکومین کیفری) در صورتی که رای مورد اعتراض غیرقابل تفکیک و تجزیه باشد، اعتراض ثالث در صورتی پذیرفته می‌شود که تمام اصحاب دعوی منتهی به رای، طرف اعتراض قرار گیرند. چرا که مطابق با ماده‌ی ۴۲۵ قانون آیین دادرسی مدنی در صورتی که حکم مورد اعتراض غیرقابل تفکیک باشد، تمام آن الغاء

خواهد شد. الغاء تمام حکم نیز طبق اصول دادرسی مستلزم این است که در صورت تعدد محکومٌ لهم، تمامی آن‌ها طرف دعوا قرار گرفته تا بتوانند از حق دفاع بهره‌مند گردند. اما در غیر این صورت یعنی زمانی که حکم مورد اعتراض قابل تفکیک باشد، ثالث می‌تواند بعضی از آن‌ها را طرف دعوی اعتراض قرار ندهد. البته باید توجه داشت که در فرض اخیر چنان چه رای مورد اعتراض نقض شود، نقض جزئی بوده و بنابراین رای می‌تواند کماکان توسط آن بخش از محکومٌ علیهم که طرف اعتراض قرار نگرفته‌اند، علیه معترض مورد استناد و استفاده قرار گیرد (دولاح، ۱۳۸۶: ۱۱۶).

معترض ثالث پس از تنظیم دادخواست به شرح ماده‌ی ۵۱ قانون آیین دادرسی مدنی مکلف به پرداخت هزینه‌ی دادرسی است. گرچه قانون‌گذار اصولاً در خصوص اعتراض نسبت به آراء، مدّت معینی را لحاظ کرده است که شخص می‌تواند در آن محدوده‌ی زمانی به رایی که به ضرر خود می‌داند، اعتراض کند، لیکن اعتراض ثالث را محدود به مدّت معین و ثابتی نکرده است. البته قانون‌گذار در خصوص مهلت اعتراض ثالث ضابطه‌ای را به طور کلی تعیین کرده و در ماده‌ی ۴۲۲ قانون آیین دادرسی مدنی چنین مقرر داشته است: «اعتراض شخص ثالث قبل از اجرای حکم مورد اعتراض قابل طرح است و بعد از اجرای آن در صورتی می‌توان اعتراض نمود که ثابت شود حقوقی که اساس و مأخذ اعتراض است، به جهتی از جهات قانونی ساقط نشده است.»

بنابراین ثالث می‌تواند نه تنها تا زمان اجرای حکم اعتراض نماید، بلکه پس از اجرای حکم هم حق اعتراض او پابرجاست، مگر آن که اساس اعتراض به جهتی از جهات قانونی ساقط شده باشد. از ظاهر عبارت قبل از اجرای حکم مورد اعتراض و بعد از اجرای آن نیز در می‌یابیم که اعتراض ثالث قبل و بعد از اجرای حکم مفید فایده است و در اثنای اجرای حکم اگر ثالث به حکم معترض باشد، برای تحصیل مقصود خود که عدم اجرای حکم است باید اعتراض ثالث اجرایی نماید (دولاح، ۱۳۸۶: ۱۳۱).

در دعاوی کیفری مشخص نمودن زمان قبل از اجرای حکم و زمان بعد از اجرای

حکم از اهمیت برخوردار است. در این خصوص باید گفت منظور از اجرای حکم، اجرای مدلول حکم است. بنابراین مطابق با ماده‌ی ۴۹۴ قانون آیین دادرسی کیفری که مقرر داشته است: «عملیات اجرای رأی با دستور قاضی اجرای احکام کیفری شروع می‌شود...». لذا زمان قبل از اجرای حکم، قبل از دستور قاضی اجرای احکام جهت شروع اجرا است و زمان بعد از اجرای حکم زمانی است که مدلول حکم به طور کامل اجرا شده باشد. برای مثال چنان چه به موجب رای دادگاه کیفری دو، فردی به اتهام حمل و نگهداری مشروبات الکلی بیش از بیست لیتر در خودرو به حبس تعزیری، شلاق تعزیری، جزای نقدی معادل پنج برابر ارزش عرفی مشروب کشف شده و ضبط خودروی حامل مشروبات الکلی محکوم شده و دادنامه پس از قطعیت به اجرای احکام کیفری ارسال گردیده باشد، تا زمانی که قاضی اجرای احکام دستور اجرای رای را صادر ننموده است، این حکم اجرا نشده تلقی می‌گردد و چنان چه ثالث به حکم دادگاه مبنی بر ضبط خودرو اعتراض داشته باشد، می‌تواند به عنوان معترض ثالث اصلی به حکم اعتراض نماید. لکن چنان چه به دستور قاضی اجرای احکام، محکوم علیه جهت اجرای مجازات حبس، شلاق و یا جزای نقدی احضار و یا جهت ضبط خودرو مکاتبات اداری انجام گیرد، در این فرض حکم در حال اجرا تلقی می‌گردد و چنان چه ثالث اعتراض به ضبط خودرو داشته باشد، باید به عنوان معترض ثالث اجرایی و به استناد تبصره‌ی ماده‌ی ۵۳۷ قانون آیین دادرسی کیفری^۱ و مطابق مقررات اجرای احکام مدنی اعتراض خود را اعلام نماید که مسلماً تشریفات رسیدگی، مرجع صالح جهت رسیدگی به اعتراض و نحوه‌ی تصمیم‌گیری از سوی مرجع صالح متفاوت با اعتراض ثالث اصلی خواهد بود.

۱- تبصره‌ی ماده‌ی ۵۳۷ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب سال ۱۳۹۲: «چنان چه اجرای دستور یا رأی در موارد فوق مستلزم توقیف و یا فروش اموال باشد، انجام عملیات مذکور مطابق مقررات اجرای احکام مدنی است.»

۶- نحوه‌ی صدور رای توسط دادگاه در دعای اعتراض ثالث کیفری

بنا بر صراحت ماده‌ی ۴۲۵ قانون آیین دادرسی مدنی، چنانچه دادگاه اعتراض ثالث را وارد تشخیص دهد، صرفاً اقدام به الغای حکم مورد اعتراض می‌نماید. در واقع خواسته‌ی ثالث نقض حکمی بوده که به ضرر وی صادر شده است. دادگاه نیز در همان چهارچوب خواسته‌ی اعلامی حرکت نموده و رای صادر می‌کند. بنابراین رسیدگی به اعتراض ثالث اصلی در دعای حقوقی، همیشه جنبه‌ی عدولی دارد. به این معنا که رسیدگی به اعتراض ثالث اصلی در همان دادگاه صادرکننده‌ی رای انجام می‌شود و در صورت وارد بودن اعتراض، از رای معترض‌عنه عدول و رفع اثر می‌شود. در حالی که در اعتراض ثالث کیفری چنین نیست. چرا که مرجع صالح جهت رسیدگی به اعتراض ثالث نسبت به آرای مراجع قضائی کیفری، دادگاه صادرکننده‌ی رای مورد اعتراض نبوده و حسب مورد در خصوص تصمیم بازپرس یا دادستان، دادگاه کیفری صالح و در خصوص رای دادگاه کیفری، دادگاه تجدید نظر استان صالح به رسیدگی می‌باشد.

بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که رسیدگی به اعتراض ثالث در دادگاه‌های کیفری نمی‌تواند جنبه‌ی عدولی صرف داشته و ممکن است در برخی موارد جنبه‌ی تصحیحی نیز به همراه داشته باشد؛ چرا که درجه‌ی دادگاهی که صلاحیت رسیدگی به اعتراض ثالث را دارد، بالاتر از مرجع صادرکننده‌ی رای معترض‌عنه است و امکان تصحیح رای توسط آن وجود دارد. این جنبه‌ی تصحیحی موجب می‌گردد که دادگاه پس از رسیدگی، چنانچه اعتراض ثالث را وارد تشخیص داد، ضمن عدول از آن بخش از دادنامه‌ی مورد اعتراض در قالب الغای جزئی، مبادرت به تصحیح رای صادره نماید. برای مثال چنانچه ثالث نسبت به آن بخش از دادنامه‌ی صادره از دادگاه کیفری مبنی بر رد مال در حق شاکی خصوصی با موضوع کلاهبرداری یا انتقال مال غیر اعتراض نماید و سپس دادگاه صالح به اعتراض رسیدگی و آن را وارد تشخیص دهد، می‌بایست علاوه بر نقض آن بخش از رای معترض‌عنه با موضوع رد عین مال به شاکی خصوصی، از طریق صدور حکم به

محکومیت متهم به پرداخت مثل یا قیمت آن مال در حق شاکی خصوصی، مبادرت به تصحیح رای نماید.

در رویه‌ی قضایی نمونه‌های این آراء قابل مشاهده است. به عنوان مثال شعبه‌ی ۱۱۶ دادگاه کیفری دو شهرستان کرج در دادنامه‌ی شماره‌ی ۹۸۰۹۹۷۲۶۱۵۶۰۱۳۷۵ مورخ ۱۳۹۸/۱۱/۶ چنین مقرر داشته است:

«در خصوص اعتراض ثالث آقای م-ح با وکالت آقای س-ح نسبت به دادنامه‌ی شماره‌ی ۹۸۰۹۹۷۲۵۱۵۶۰۰۵۰۸ مورخ ۱۳۹۸/۱/۵ و به طرفیت آقای م-ر با وکالت م-ش با توجه به محتویات پرونده، دادگاه با پذیرش اعتراض ثالث و ملاحظه‌ی مبایعه نامه و رای صادره از دادگاه حقوقی و تعلق ملک به معترض ثالث، با اصلاح دادنامه‌ی صادره به شماره‌ی ۹۸۰-۵۰۸ صادره از شعبه‌ی ۱۱۶ دادگاه کیفری دو، رد ملک به آقای م-ح (ثالث) و رد مبلغ ریال به شاکی را صادر و اعلام می‌دارد.»

نمونه‌ی دیگر رای شعبه‌ی سیزده دادگاه تجدید نظر استان البرز است که در دادنامه‌ی خود به شماره‌ی ۹۷۰۹۹۷۲۶۲۹۶۰۰۶۴۸ مورخ ۱۳۹۷/۶/۲۷ چنین مقرر داشته است:

«به حکایت از اوراق پرونده، آقای م-ح به موجب دادنامه‌ی شماره‌ی ۶۶-۶۱۴ مورخ ۱۳۹۶/۵/۱۲ مندرج در پرونده کلاسه‌ی ۹۵۰۷۲۷ صادره از شعبه‌ی ۱۱۰ دادگاه کیفری دو شهرستان کرج به اتهام انتقال مال غیر نسبت به یک واحد آپارتمان موضوع شکایت خانم س-خ به حبس، جزای نقدی و رد مال محکوم شده است. حالیه آقای ح-ح به وکالت از خانم ش-ج و به عنوان معترض ثالث نسبت به رد واحد آپارتمان مراتب اعتراض خود را اعلام داشته است. بنا به مراتب دادگاه اعتراض معترض را نسبت به چهار سهم خریداری شده وارد دانسته مستنداً به تبصره‌ی یک ماده‌ی ۲۱۵ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ و تبصره‌ی دو ماده‌ی ۱۴۸ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ حکم به حذف چهار دانگ رد مال مندرج در دادنامه‌ی معترض‌ عنه صادر و اعلام می‌نماید.»

هم چنین اگر دادگاه در پی رسیدگی به اعتراض ثالث، وارد رسیدگی به ماهیت دعوا شود اما ادعای ثالث را مقرون به واقع تشخیص ندهد، باید با صدور حکم، از به هم گسیختگی حکم سابق جلوگیری به عمل آورد. در چنین شرایطی دادگاه باید بدون آن که مستقیماً اشاره‌ای به تایید حکم معترض عنه نماید، حکم به بطلان دعوی اعتراض ثالث یا حکم به بی‌حقی معترض ثالث صادر نماید. بدیهی است در صورت عدم رعایت شرایط شکلی در طرح دعوای اعتراض ثالث، دادگاه مبادرت به صدور قرار رد دعوای اعتراض ثالث می‌نماید.

برای مثال شعبه‌ی ششم دادگاه تجدیدنظر استان البرز در دادنامه‌ی شماره‌ی ۹۴۰۹۹۷۲۶۲۲۵۳۰۱۵۵۲ مورخ ۱۳۹۴/۱۱/۲۷ چنین مقرر داشته است:

«در خصوص دعوی خواهان اعتراض ثالث آقای س-خ به طرفیت خواندگان به خواسته‌ی اعتراض ثالث نسبت به دادنامه‌ی شماره‌ی ۲۷۴ مورخ ۱۳۹۴/۲/۲۸ این دادگاه، دادگاه با مذاقه در جامع اوراق پرونده، از آن جا که مبایعه‌نامه‌ی استنادی معترض ثالث مؤخر بر مبایعه‌نامه‌ی استنادی احدی از خوانده گان می‌باشد و دلیل متقن و مقنعی که موجب بی‌اعتباری یا بطلان مبایعه‌نامه‌ی خوانده‌ی مزبور باشد وجود ندارد و ادعای خرید ملک متنازع‌فیه از ناحیه‌ی معترض ثالث با عنایت به مبایعه‌نامه‌ی ارائه شده از ناحیه‌ی تجدیدنظر خوانده منطبق بر موازین شرعی و قانونی نبوده بنابراین مستنداً به ماده‌ی ۲ قانون آیین دادرسی مدنی دادگاه‌های عمومی و انقلاب حکم بر بی‌حقی خواهان معترض ثالث صادر و اعلام می‌گردد.»

در نمونه‌ی دیگر شعبه‌ی ۱۱۸ دادگاه کیفری دو شهرستان اصفهان در دادنامه‌ی شماره‌ی ۱۴۰۰۹۳۹۰۱۳۶۱۰۹۲۸ مورخ ۱۴۰۰/۱۲/۷ خود بیان داشته است:

«در خصوص دادخواست م-س فرزند حسن با وکالت آقایان م-ع و ح-م به طرفیت خانم ی-ا و آقای ه-ج به خواسته‌ی اعتراض ثالث نسبت به دادنامه‌ی شماره‌ی ۱۴۰۰-۸۹۵۵ مورخ ۱۴۰۰/۸/۲۵ بدین شرح که به موجب دادنامه‌ی موصوف آقای ه-ج

خواننده‌ی ردیف دوم) به اتهام تصرف عدوانی یک باب آپارتمان مسکونی به مساحت هشتاد متر مربع به موجب شکایت خانم ی-ا (خواننده‌ی ردیف اول) علاوه بر رفع تصرف از ملک متنازع‌فیه به پرداخت جزای نقدی محکومیت حاصل نموده است. . . دادگاه با توجه به اوراق و محتویات پرونده از آن جا که مدارک مالکیت خواهان سند عادی مورخ ۱۴۰۰/۳/۴ بوده و از طرفی مدارک مالکیت خواننده‌ی ردیف اول نیز صورت جلسه‌ی موخ ۱۳۹۵/۱۱/۱ مربوط به قباله‌ی نکاحیه وی با همسرش بوده که مبین مالکیت مؤخر وی در محل متنازع‌فیه بوده و اصل بر صحت قراردادهاست . . . و تا زمانی که صورت جلسه‌ی مهریه و مبیاعه‌نامه‌ی مذکور در محکمه‌ی حقوقی ابطال نشده، دارای آثار قانونی بوده و ادله‌ای که مبین صوری بودن معاملات خوانندگان باشد ارائه نشده لذا دادگاه خواسته‌ی خواهان را مقرون به واقع تشخیص نداده و مستنداً به مواد ۱۹۷ و ۴۲۵ قانون آیین دادرسی مدنی ضمن رد اعتراض ثالث، حکم به بطلان دعوی خواهان صادر و اعلام می‌گردد.»

در خصوص قابل اعتراض بودن یا نبودن رای صادره از سوی دادگاه در خصوص اعتراض ثالث باید گفت که اولاً قانون‌گذار در مقام بیان مقررات اعتراض ثالث در مواد ۴۱۷ الی ۴۲۵ قانون آیین دادرسی مدنی بوده و چون در این باره عامدانه سکوت کرده است، لذا می‌توان چنین نتیجه گرفت که دیدگاه قانون‌گذار قطعی بودن آرای صادره در این خصوص است. ثانیاً با توجه به این که مرجع رسیدگی به اعتراض ثالث نسبت به دستور بازپرس یا دادستان، دادگاه صالح کیفری (کیفری دو، کیفری یک و انقلاب) و نسبت به رای دادگاه کیفری، دادگاه تجدید نظر استان می‌باشد، بنابراین به استناد ماده‌ی ۲۷۳ قانون آیین دادرسی کیفری که تصمیم دادگاه کیفری در رسیدگی به اعتراض نسبت به تصمیمات بازپرس یا دادستان را قطعی و غیر قابل اعتراض دانسته است، هم چنین توجهاً به ماده‌ی ۴۴۳ همان قانون که بیان داشته: «آرای که در مرحله‌ی تجدیدنظر صادر می‌شود، قطعی است.» می‌توان چنین نتیجه گرفت که آرای صادره از سوی محاکم کیفری و دادگاه تجدید نظر استان در خصوص اعتراض ثالث قطعی و غیر قابل

اعتراض می‌باشد. اداره‌ی حقوقی قوه قضاییه نیز در نظریه‌ی مشورتی خود به شماره‌ی ۷/۹۴/۱۵۵۱ مورخ ۱۳۹۴/۶/۱۵ در این رابطه چنین اظهار داشته است: «مستنبط از تبصره‌ی ۲ ماده‌ی ۴۲۷ قانون آیین دادرسی کیفری و اصلاحات و الحاقات بعدی و با لحاظ تبصره‌ی یک ماده‌ی ۲۱۵ قانون مجازات اسلامی و تبصره‌ی ۲ ماده‌ی ۱۴۸ قانون آیین دادرسی کیفری باید گفت تصمیمات دادگاه کیفری یک در مقام رسیدگی به اعتراض متضرر از تصمیم بازپرس یا دادستان قطعی و غیر قابل اعتراض است.»

در رویه‌ی قضایی در این خصوص می‌توان به دادنامه‌ی شماره‌ی ۹۹۰۹۹۷۰۳۰۷۲۰۱۶۵ مورخ ۱۳۹۹/۲/۹ صادره از شعبه‌ی ۱۱ دادگاه تجدید نظر استان یزد اشاره کرد که به موجب آن:

«در خصوص دادخواست آقای م-ت فرزند ع و به طرفیت آقای ح-ت فرزند ع و ستاد مبارزه با مواد مخدر ریاست جمهوری و به خواسته‌ی اعتراض ثالث نسبت به دادنامه‌ی شماره‌ی ۹۸۰۹۹۷۰۳۰۷۲۰۱۰۵۵ صادره از شعبه‌ی ۱۱ دادگاه تجدیدنظر استان یزد که حکم بر ضبط خودروی حامل مواد مخدر از نوع پژو ۲۰۶ به شماره پلاک . . . به نفع دولت جمهوری اسلامی ایران صادر گردیده است، با توجه به مندرجات و محتویات پرونده و این که حمل‌کننده‌ی مواد مخدر آقای ح-ت در اولین بازجویی پرونده‌ی کیفری که منجر به صدور دادنامه‌ی فوق‌الذکر گردیده اعلام نموده که مالک خودروی حامل مواد مخدر خودم می‌باشم که حدود دو ماه پیش از آقای م-ت که مکانیک می‌باشد خریداری نموده‌ام و این که آقای م-ت از موقع توقیف خودرو تا صدور حکم قطعی هم جهت رفع توقیف خودرو مراجعه‌ای نداشته است، لذا دادگاه اعتراض معترض ثالث را وارد و موجه ندانسته و مستنداً به ماده‌ی ۱۹۷ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی و رعایت ماده‌ی ۳۰ قانون اصلاح قانون مبارزه با مواد مخدر حکم به بطلان دعوای معترض ثالث صادر و اعلام می‌نماید. رای صادره حضوری محسوب و قطعی می‌باشد.»

برآمد

اعتراض ثالث یکی از طرق فوق العاده‌ی دادرسی است و منظور از آن حالتی است که از دادگاهی حکمی صادر شود که موجب اخلاف در حقوق شخص ثالثی باشد. در چنین حالتی اگر شخص ثالث موصوف یا نماینده‌ی او در مرحله‌ی دادرسی که منتهی به صدور حکم شده به عنوان اصحاب دعوی دخالت نداشته باشد، حق دارد که نسبت به آن حکم اعتراض کند.

اعتراض ثالث در دعاوی حقوقی از دیرباز در قوانین آیین دادرسی مدنی پذیرفته شده و قواعد ناظر بر چگونگی اجرای آن به تفصیل در این قانون بیان گردیده است. اما در دعاوی کیفری موضوع پذیرش یا عدم پذیرش امکان اعتراض ثالث به واسطه‌ی عدم شفافیت قوانین کیفری در این رابطه از مباحث چالش برانگیز بوده است. برداشت‌های مختلف از نوعی بودن دادرسی کیفری، اصل شخصی بودن جرایم و مجازات‌ها، عدم نسبی بودن آرای صادره در امور کیفری و قاعده‌ی اعتبار امر مختومه در دعاوی کیفری مبنای این اختلاف نظر بین حقوقدانان و ایجاد رویه‌ی قضایی متعارض در این خصوص گردیده است.

همین مسأله در نهایت منجر به آن شد که دیوان عالی کشور در راستای انجام تکلیف خود در جهت ایجاد وحدت رویه‌ی قضایی، با صدور رای وحدت رویه‌ی شماره‌ی ۸۱۸ در تاریخ ۱۴۰۰/۱۰/۷ با پذیرش حق برای ثالث جهت اعتراض نسبت به آرای کیفری به این اختلاف نظر پایان دهد. با این وجود گرچه رای وحدت رویه‌ی موصوف امکان اعتراض ثالث در دعاوی کیفری را به رسمیت شناخت، اما همچنان اختلاف نظر بین محاکم در رابطه با چگونگی اعمال این حق پابرجا مانده است. از جمله مهم‌ترین موارد اختلاف نظر بین محاکم در این حوزه می‌توان به ویژگی‌های اموال موضوع اعتراض ثالث، تشخیص تصمیمات قضایی کیفری قابل اعتراض توسط ثالث، تعیین مرجع صالح جهت رسیدگی به دعوای اعتراض ثالث کیفری، شرایط شکلی طرح دعوای اعتراض ثالث، آیین

رسیدگی در دادگاه صالح و نهایتاً نحوه صدور رای در خصوص اعتراض ثالث مطروحه اشاره کرد.

برای پاسخ به این ابهامات باید به قوانین آیین دادرسی مراجعه نمود. مقررات کیفری حاکم در حوزه اعتراض ثالث معطوف به ماده ۱۴۸ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب سال ۱۳۹۲ و ماده ۲۱۵ قانون مجازات اسلامی مصوب سال ۱۳۹۲ می باشد. بدیهی است در موارد خاصی که قانون آیین دادرسی کیفری راجع به تشریفات اعتراض ثالث در دعاوی کیفری سکوت نموده است، مقررات عام مذکور در مواد ۴۱۷ الی ۴۲۵ قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب سال ۱۳۷۹ حاکم خواهد بود.

با عنایت به مقررات موصوف می توان به این نتیجه رسید که رای وحدت رویه ی شماره ی ۸۱۸ دیوان عالی کشور، اعتراض شخص ثالث متضرر از تصمیمات مقام قضایی کیفری ناظر به توقیف، استرداد، ضبط یا معدوم کردن اشیاء و اموال منقولی را قابل استماع دانسته است که در مرحله ی تحقیقات مقدماتی کشف شده باشند. مرجع رسیدگی به اعتراض ثالث در صورتی که تصمیمات موصوف توسط بازپرس اتخاذ شده باشد، دادگاهی است که صلاحیت رسیدگی به اصل اتهام را دارد و اگر دادگاه کیفری دو یا دادگاه کیفری یک این تصمیم را اتخاذ کرده باشد، ثالث باید به رای ایشان در دادگاه تجدید نظر استان اعتراض نماید. طرح دعاوی اعتراض ثالث کیفری منوط به رعایت تشریفات عام مقرر در قانون آیین دادرسی مدنی از قبیل طرح در قالب دادخواست و پرداخت هزینه ی دادرسی است و تصمیم مرجع رسیدگی کننده به دعاوی اعتراض ثالث کیفری می تواند ناظر به الغای دادنامه ی مورد اعتراض یا اصلاح آن باشد.

فهرست منابع

- احمدیان، هوشنگ (۱۳۵۷)، *ورود و جلب شخص ثالث*، مجله حقوقی وزارت دادگستری، شماره ۱۲، صص ۷۳-۵۵
- آخوندی، محمود (۱۳۹۴)، *آیین دادرسی کیفری*، جلد اول، چاپ هفدهم، تهران: انتشارات دوران‌دیشان
- اردبیلی، محمدعلی (۱۳۹۵)، *حقوق جزای عمومی*، جلد سوم، چاپ دوازدهم، تهران: انتشارات میزان
- پهلوان زاده، عباس (۱۴۰۰)، *اعتراض شخص ثالث ماهوی (حقوقی-کیفری)*، چاپ دوم، تهران: سهامی انتشار
- جعفری لنگرودی، محمد جعفر (۱۳۷۷)، *ترمینولوژی حقوق*، جلد اول، تهران: گنج دانش
- حامدی ربانی، اصغر (۱۳۴۵)، *فرهنگ فارسی به فارسی سعدی*، تهران: انتشارات سعدی
- حیدری، الهام و محمد جواد فتحی (۱۳۹۲)، *مفهوم و مبانی اصل آزادی تحصیل و ارزیابی دلیل در دادرسی کیفری*، مطالعات حقوق خصوصی، شماره ۴۳، صص ۲۳۴-۲۱۵
- خالقی، علی (۱۳۹۶)، *آیین دادرسی کیفری*، جلد اول، چاپ سی و چهارم، تهران: موسسه مطالعات و پژوهش‌های حقوقی شهر دانش
- خالقی، علی (۱۳۹۶)، *نکته‌ها در قانون آیین دادرسی کیفری*، چاپ نهم، تهران: موسسه مطالعات و پژوهش‌های حقوقی شهر دانش
- خدابخشی، عبدالله (۱۳۹۸)، *تمایز بنیادین حقوق مدنی و حقوق کیفری*، چاپ سوم، تهران: موسسه مطالعات و پژوهش‌های حقوقی شهر دانش
- دولاح، عبدالصمد (۱۳۸۶)، *اعتراض شخص ثالث در دادرسی‌های مدنی*،

چاپ دوم، تهران: نشر دادگستر

دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۲)، *لغت نامه دهخدا*، جلد دوم، چاپ اول، تهران:

انتشارات دانشگاه تهران

رحیمی، موسی و رضا رحیمی دهنسوری (۱۳۹۶)، *گفته‌ها در قانون آیین*

دادرسی کیفری (دکترین و رویه قضائی)، چاپ اول، تهران: انتشارات جاودانه

ستاری، بهزاد (۱۳۹۹)، *شرح جامع آیین دادرسی کیفری*، چاپ اول، تهران:

انتشارات ارشد

شاگری، ابوالحسن و بهروز قلی زاده (۱۳۹۸)، *ضبط اموال در حقوق کیفری ایران*،

فصلنامه دیدگاه‌های حقوقی قضائی، دوره ۲۴، شماره ۸۷، صص ۱۶۹-۱۸۸

شمس، عبدالله (۱۳۸۲)، *آیین دادرسی مدنی*، جلد دوم، چاپ سوم، تهران:

انتشارات نشر میزان

صابر، محمود و سمیه خلق آذر (۱۳۹۶)، *مداخله شخص ثالث در دادرسی*

کیفری، جلوه‌ها و موانع، مطالعات حقوق کیفری و جرم شناسی، دوره ۴، شماره ۲،

صص ۲۲۷-۲۴۸

صالحی ذهابی، جمال (۱۳۸۹)، *اصل نسبی بودن رأی حقوقی*، مجله حقوقی

دادگستری، شماره ۷۱، صص ۴۱-۷۱

صدرزاده افشار، سیدمحسن (۱۳۸۴)، *آیین دادرسی مدنی بازرگانی*، چاپ

هشتم، تهران: انتشارات دانشگاه علامه طباطبائی

طهماسبی، جواد (۱۳۹۶)، *آیین دادرسی کیفری*، جلد اول، چاپ سوم، تهران:

بنیاد حقوقی میزان

کامفر، بهداد (۱۴۰۰)، *دوره پیشرفته حقوق جزای عمومی و اختصاصی*،

چاپ هفتم، تهران: موسسه آموزش عالی آزاد پژوهش

گلدوزیان، ایرج (۱۳۷۸)، *بایسته‌های حقوق جزای عمومی*، تهران: انتشارات

میزان

- گلدوزیان، ایرج (۱۳۹۸)، *محشای قانون مجازات اسلامی*، چاپ نهم، تهران: مجمع علمی و فرهنگی مجد
- گلدوزیان، ایرج و بهمن حسینجانی (۱۳۸۴)، *مبانی اصل شخصی بودن مسئولیت کیفری*، الهیات و حقوق، شماره ۱۵ و ۱۶، صص ۱۲۷-۱۴۶
- متین دفتری، احمد (۱۳۷۸)، *آیین دادرسی مدنی و بازرگانی*، جلد دوم، چاپ اول، تهران: انتشارات مجد
- مهاجری، علی (۱۳۹۲)، *مبسوط در آیین دادرسی مدنی*، جلد چهارم، چاپ چهارم، تهران: انتشارات فکر سازان
- ناصری، پرویز و مهران مستی (۱۳۹۹)، *شرایط تحقق و استناد به قاعده‌ی اعتبار امر مختوم کیفری*، پژوهش‌های حقوقی، شماره ۴۳، صص ۴۵-۶۹
- واحدی، قدرت اله (۱۳۷۷)، *بایسته‌های آیین دادرسی مدنی*، چاپ اول، تهران: نشر میزان، چاپ اول